

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

مرحله‌ی آماده‌سازی فایل			
تکمیل مآخذ و ویرایش نهایی	ویرایش دوم	ذکر مآخذ	تصحیح و ویرایش اولیه

سالک باید چگونه باشد (صفحه ی ۲۴۶ ف ۱ - ۲۴۶ ف ۲)

❁ ان شاء الله حسّهای ما رو به خدا برود و درباره‌ی خدا حسّاسیت پیدا کنیم و حسّاس شویم. این حسّاسیت، علم و همه‌ی کمالات را در انسان ایجاد می‌کند. چرا نسبت به دنیا حسّاسیت داریم، مثلاً به خاطر گرانی یا خطر اجانب خودمان را می‌بازیم؛ اما نسبت به آخرت حسّاسیت نداریم و خودمان را نمی‌بازیم؟ ما نسبت به چه حسّاسیم؟ اگر واقعاً باورمان این است که حقیقت غیر از این ظاهر است و این ظاهر، مجاز، و حقیقت پشت پرده‌ی مجاز است، چرا این قدر مجاز می‌تواند ما را متلاطم کند؟ بود و نبودش می‌تواند ما را آشفته کند؟ چرا این قدر نسبت به آن حسّاس هستیم؟ گاهی پوست دست فرد خراشیده، حسّاس و نازک می‌شود و وقتی یک اشاره می‌کنیم طرف از جایش می‌پرد. پوست بدنش حسّاس است. گاهی اوقات وجود فرد نسبت به بعضی چیزها حسّاس است. وقتی نسبت به چیزی حسّاسی، آن چیز را نشان می‌دهد واقعی و مهم می‌دانی. اگر واقعاً سالک الی الله هستی و قبول داری عالم جز خواب و خیال، رویا و سرابی بیش نیست، چرا بود و نبودش این قدر تو را متلاطم می‌کند؟ چرا این طوری برافروخته، مضطرب، غصه‌دار و حسرت‌زده می‌شوی؟ حسّاس بودن چیز خوبی است؛ ولی نسبت به چه چیزی حسّاس باشیم؟ چرا نسبت به خدا و رابطه‌مان با او حسّاس نیستیم؟

چرا اگر از فلان نظامی یک درجه بگیرند، سرهنگ بود، سرهنگ دو بشود این قدر غصه می خورد؛ آیا اگر مرتبه‌ای از مراتب معنوی و بندگی او را بگیرند، همین قدر غصه دار می شود؟ چرا وقتی در جنبه‌های معنوی و عبادی افت می کنیم این قدر درمان نمی آید؟ اما در جنبه‌های ظاهری، خانه‌مان صد متر بود مجبور شدیم فروختیم آپارتمان شصت متری خریدیم، خیلی درمان می آید، خجالت می کشیم و خیلی تحملش برایمان سخت است. چرا وقتی خانه‌ی دلت تنگ و کوچک می شود این قدر ناراحت نمی شوی؟ چرا وقتی روح کوچک می شود از نظر روحانی حقیر می شوی این قدر دردت نمی آید و حساس نیستی؟ اگر حساسیت آن طرف باشد، یعنی جنبه‌های خدایی، جنبه‌های معنوی و بندگی، وجودمان نسبت به آنها حساس شود، دائماً نسبت به آنها دغدغه‌ی خاطر داشته باشیم و مراقب باشیم در آن جنبه‌ها آسیب نبینیم و ضرر نکنیم، طبیعتاً رشد خواهیم کرد. لذا فرمود: این حساسیت، علم و همه‌ی کمالات را در انسان ایجاد می کند. یک معنای حساس هم در ادبیات سلوکی مراقبه است. حساس باشی که دلت مشغول چیست؟ مشغول خدا یا مشغول خلق است؟ فکرت مشغول اندیشیدن به چیست؟ محرک تو در زندگی چیست؟ محبت دنیا یا محبت خداست؟ چه چیز تو را به تلاش و فعالیت و فعالیت می دارد؟ مراقب خودت باشی. مراقبه، همان حساس بودن است. چه کار می کنی؟ چه حرفی می زنی؟ چه لقمه‌ای می خوری؟ چه نگاهی می کنی؟ چه آرزوهایی دارم؟ چه اندیشه‌هایی در ذهنم می پرورانم؟ ان شاء الله حساسیت انسان به آن سمت برود که رشد انسان را در پی دارد. وقتی حساسیت انسان در جنبه‌های دنیوی می آید طبیعتاً در جنبه‌های دنیوی تقلا می کند که رشد کند. اگر حساسیتش به آن سمت برود، رشد واقعی می -

کند. اینجا در عالم خواب و خیال حسّاس شده، در خیالاتش رشد می‌کند؛ اما واقعیت ندارد. اما آنجا در عالم حقیقت رشد می‌کند. این هم نکته‌ای است. اینها محک است که بفهمیم چه کاره‌ایم. فرمود: مثلاً به خاطر گرانی و خطر اجانب خودمان را می‌بازیم؛ اما نسبت به آخرت حسّاسیت نداریم و خودمان را نمی‌بازیم. وقتی می‌گویند دشمن می‌خواهد حمله کند خیلی می‌ترسیم؛ اما وقتی می‌گویند ما را در صحنه‌ی قیامت می‌برند و قرار است در معرض عذاب‌های الیم قرار بگیریم پشتمان نمی‌لرزد! اینها محکی است که بفهمیم چه کاره‌ایم، گفتن این الفاظ هنری نیست.

لفظها و نامها چون دام‌هاست لفظ شیرین ریگ آب عمر ماست

نمونه‌اش را جلوی خودتان می‌بینید. یک عمر حرف زد و نوشت به کجا رسید؟ دستش خالی است. با حرف زدن انسان به چیزی نمی‌رسد. «وَمِنَ النَّاسِ مَن يُعْبُدُ اللَّهَ عَلَىٰ حَرْفٍ^۱ عَدْوً از مردم فقط با حرف، خدا را بندگی می‌کنند. فقط از عبودیت و عرفان حرف می‌زنند. به عمل کار برآید به سخندانی نیست. با حرف زدن به جایی نمی‌رسید. سنایی می‌گوید:

از این آیین بی‌دینان، پشیمانی پشیمانی
دریغا کو مسلمانی، دریغا کو مسلمانی
دریغا درد بو دردا و آن اسلام سلمانی
نجات اندر خموشی دان، زیان اندر سخندانی
زدین حق بماندستی به نیروی سخندانی
(زبان‌دانی)

مسلمانان مسلمانان! مسلمانی مسلمانی
مسلمانی کنون اسمی است بر عرفی و عاداتی
فرو شد آفتاب دین، بر آمد روز بی‌دینان
سخندانی تو را مغرور خود کردست، لیکن تو
تو ای مرد سخن‌پیشه که بهر دام مشتی دون

^۱. سوره‌ی حج، آیه‌ی ۱۱.

کسی با حرف به جایی نمی‌رسد، باید عمل کرد. شاخص‌های عملی معرفت ما کو؟ آنرا در در دستگاه خدا می‌سنجند و می‌خرند. تخم معرفت در وجود تو چه میوه‌ای داد؟ آن را می‌خرند؛ والا اینکه شعر عرفانی حفظ کردی، عبارت‌های عرفا را یاد گرفتی، برای دیگران هم تکرار می‌کنی، هم خودت و هم دیگران را مسخره کردی. محک بزنییم ببینیم چه کاره‌ایم؟ موقع کار معلوم می‌شود چه کسی چه کاره است.

✿ اگر از تجربه‌های استفاده کنی و از دنیا و آنچه خیلی استفاده ندارد خودت را جمع و جور کنی، وقتی خودت جمع شدی، همه چیزت قیمتی می‌شود. می‌بینی نماز جمعه، غسل جمعه و نماز جماعت چقدر فضیلت دارد. (۹:۵۶)

انسان از تجربه‌هایش در زندگی استفاده کند، تجربه‌های ما به ما خوب گفت:

كُلَّمَا فِي الْكُونِ وَهْمٌ أَوْ خِيَالٌ أَوْ عَكُوسٌ فِي الْمَرَايَا أَوْ ضَلَالٌ

وهم یا خیال یا عکس‌هایی در آینه‌هاست یا سایه‌هایی در حال برچیره شدن. گفت:

از خیالی نامشان و ننگشان وز خیالی صلحشان و جنگشان

از تجربه‌هایی که داریم، استفاده کنیم. خودمان را جمع و جور کنیم. یک گوشه‌ی ذهنم

خانه‌ام، گوشه‌ی دیگر شغلم، ماشینم، پولم، زنم، بچه‌ام و عنوان اجتماعی‌ام است. ذهنم

پخش است. مثال روشنش شعاع آفتاب را نگاه کنید. آفتاب وقتی می‌تابد چون شعاعش

پخش است کاری از آن بر نمی‌آید؛ اما اگر یک ذره‌بین یا عدسی بگیرید، همین شعاع نور

را کانونی می‌کند، در یک نقطه متمرکز می‌کند و وقتی متمرکز شد می‌سوزاند. اگر با

ادبیات افرادی که کارهای روحی می‌کنند، حرف بزنییم، تمرکز، مدیتیشن یا ترنس

مدیتیشن می‌گویند. اگر انسان نیروها و انرژی‌هایی که در وجودش در حالت عادی پخش است را با تمرین بتواند متمرکز کند، قدرت‌های عجیبی در وجودش می‌یابد. نمی‌خواهم شما را دنبال مدیتیشن بفرستم که فردا هر کدامتان یک مدیتاتور شوید. چیزهایی که وجود دارد، اصل، ناب و متعالی‌اش در مکتب خودمان یافت می‌شود. ما نیاز نداریم تمرین‌های آن‌طوری انجام دهیم. اگر سالک همین عبادات و مراقبات را انجام بدهد به فوق آنها می‌رسد. ضمن اینکه آنها مدیتیشن می‌کنند، قدرت پیدا کنند تا کار عجیب و غریب انجام بدهند در حالی که ما می‌دانیم سالک الی‌الله برای کشف و کرامت کار نمی‌کند، برای عبودیت و بندگی کار می‌کند. در مسیر سلوک الی‌الله هدف نتوانستن و ندانستن است، فقر است. او نمی‌رود دارایی کسب کند. می‌رود فقرش را پیدا کند. نمی‌رود توانایی کسب کند، می‌رود عجزش را در پیشگاه خدا پیدا کند. ولی صورت ظاهر را هم نگاه کنید آنهایی که تمرین روحی می‌کنند، انرژی‌های فکری و روحی‌شان را متمرکز می‌کنند، کارهای بسیار عجیب و غریب و مُحیرالعقول می‌توانند انجام دهند. حال اگر دل انسان یعنی همه‌ی وجود انسان جمع شود، *ای یک دله‌ی صد دله، دل یک دله کن*. توحید یعنی همین؛ یعنی دلت یک دله شود. *هَمَّتْ، هَمَّ واحد شود*. به تعبیر امیرالمؤمنین علیه السلام در دعای کمیل وردت، ورد واحد شود: «*حَتَّى تَكُونَ أَعْلَى وَ أَوْرَادِي كُلُّهَا وَرِدًا وَاجِدًا*» یا امیرالمؤمنین علیه السلام در نامه‌ی خود به مالک‌اشتر فرمودند: کاری کن که هم اینها «*هَمًّا وَاجِدًا*»^۲ شود. هم واحد، کانونی و متمرکز شود. اگر در خدا متمرکز شوی، خداگونه

^۲. شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، نامه‌ی ۵۳.

می‌شوی، مثل خدا می‌شوی. خدا مثل ندارد «لَيْسَ كَمِثْلِهِ شَيْءٌ»^۳ اما مثل دارد «عَبْدِي أَطِئِنِي أَجْعَلْكَ مَثَلِي»^۴ «أَنَا أَقُولُ لِلشَّيْءِ كُنْ فَيَكُونُ أَطِئِنِي فِيَا أَمْرَتِكَ أَجْعَلْكَ تَقُولُ لِشَيْءٍ كُنْ فَيَكُونُ»^۵ من به هر چه بگویم باش خلق و ایجاد می‌شود. ای بنده‌ی من! در آنچه به تو امر کردم، اطاعت مرا به جای بیاور تا تو هم به هر چه بگویی باش، آن چیز خلق و ایجاد شود. البته نمی‌خواهم شما را دنبال این چیزها بفرستم که فردا بخواهید قدرت پیدا کنید. گفتم این راه، راه نتوانستن، نخواستن، فقر و عجز است. کسی دنبال آنها برود، به بی‌راهه رفته است. به خدا نمی‌رسد، به کشف و کرامات و کارهای خارق‌العاده می‌رسد که آن را یک مرتاض گاوپرست هندی هم می‌تواند انجام دهد؛ کمال و تعالی نیست. چیزهای خارق‌العاده هست برای مردم هم خیلی نمود دارد، مردم هم آن قدر ندید بدیدند، کسی کمی کار عجیب کند فکر می‌کنند خود امام زمان عجل‌الله‌تعالی‌فرجه است. اوایل انقلاب فردی به نام ابراهیم میرزایی بود که کونگ‌فو کار مشهوری بود. کونگ‌فو جنبه‌های روحی هم دارد. با تمرکزی که داشت کارهایی که دیگران نمی‌توانستند بکنند، انجام می‌داد. مریدانش گفتند بشارت جهانیان را به ظهور آقا بقیه‌الله پروفیسور ابراهیم میرزایی. سال‌های اول انقلاب به در و دیوار چسبانند، الان هم خارج کشور زندگی می‌کند، عده‌ای هم گولش را خوردند. اینها کمال و تعالی نیست. تعالی در بندگی است. تعالی در موت، فنا، فقر، ضعف، عجز و جهل است. اینها را شخص در خودش پیدا کند و الا هرچه توانایی این طرف می‌آید، می‌گوید

۳. سوره‌ی شوری، آیه‌ی ۱۱.

۴. محدث عاملی، جواهر السنیه، ص ۷۰۹.

۵. ابن‌فهدحلی، عده‌الداعی و نجاح الساعی، ص ۳۱۰.

من هم برای خودم کسی هستم، بُت نفسش بزرگتر و متورم‌تر می‌شود. کارهای عجیب
غریب می‌کنی و از گذشته و آینده خبر می‌دهی، از پشت در و دیوار خبر می‌دهی، ذهن
اشخاص را می‌خوانی، بت نفست متورم‌تر می‌شود. راه عبودیت غیر این راه است. راه
عبودیت در جمع شدن است اگر از تجربه‌های استفاده کنی و از دنیا و آنچه خیلی
استفاده ندارد خودت را جمع و جور کنی، دلت را از تعلقات بکنی و فکرت را از مشغولیت
به آن آزاد کنی، از مقام تفرقه به مقام جمع بیایی، به اصطلاح ادبیات عرفانی از کثرت به
وحدت راه پیدا کنی، آن وقت همه چیزت قیمتی می‌شود. وقتی خودت جمع شدی همه
چیزت قیمتی می‌شود. بعد نمونه‌ی قیمتی شده‌ها را می‌گویند، نماز جمعه چقدر قیمتی
است، چقدر فضیلت برایش نقل کردند! غسل جمعه چقدر قیمتی است و چقدر فضیلت
برایش گفته‌اند، خدا می‌داند! گفتند اگر نماز جماعت به ده نفر برسد اگر همه‌ی ملائکه‌الله
جمع شوند که ثوابش را بنویسند، تمام چوب‌های عالم قلم و تمام دریا‌های عالم مرکب
شود، نمی‌توانند ثواب نماز جماعت ده نفره را بنویسند. ببین وقتی جمع شد چقدر قیمتی
می‌شود! فرمود: «يُدُّ اللَّهُ مَعَ الْجَمَاعَةِ»^۶ دست خدا با جماعت است، جماعت را در خودت ایجاد
کن. جمع شو، از تفرقه بیرون بیا، متمرکز و کانونی شو، آن وقت از حقیقت جدیدی سر در
می‌آوری. شاید تعبیر قشنگ نباشد، نفس و عقل وقتی جمع می‌شوند فرزندی به نام دل
متولد می‌شود. در تولد فرزند ظاهری هم همین است، زن و مرد با هم جمع می‌شوند و
یک فرزند ظاهری متولد می‌شود. در درونت همین ازدواج می‌تواند اتفاق بیفتد. تمام

^۶ شریف‌الرضی، نهج‌البلاغه، خطبه‌ی ۱۲۷.

خیرات در جمع است، در تفرقه هیچ خیری نیست. در جنبه‌های اجتماعی هم این طوری است. همه‌ی خیرها در این است که همه‌ی مردم با هم، هم‌دست، هم‌کار، هم‌دل و همراه شوند، و الا اینکه چند تا گروه شوند، این تو سر آن بزندی، این تو سر این بزندی، این بد او را بگویدی، او بد این را بگوید، جامعه رشد نمی‌کند. هم در ظاهر خیر در جمع، وحدت و یگانگی است، هم در باطن و عالم حقیقت خیر در جمع است و از تفرقه نجات پیدا کردن و به یگانگی رسیدن.

اللَّهُمَّ صَلِّ عَلَى مُحَمَّدٍ وَ آلِ مُحَمَّدٍ وَ عَجِّلْ فَرَجَهُمْ